

# نماز در مدرسه من

فاطمه منفرد

دانش آموزان سوم ریاضی ام را به طور مدام در صف نماز جماعت مدرسه می دیدم. این برایم جای خوش حالی بود. یکی از شاگردانم که از خانواده ای غیر مذهبی بود و نماز می خواند، نیمه های همان سال از مدرسه ما رفت. اما یادداشت هایی را به یکی از دوستانش داده بود تا به من برساند. چیزهایی نوشته بود که خیلی تکان دهنده بود. او نوشته بود:

«آخرین جلسه صحبت های شما از کلاس که بیرون آمدم، دوستانم را دیدم که در نماز جماعت مدرسه با شما مشغول نماز خواندن هستند. چون خسته بودم جلوی در ورودی نمازخانه نشستم و شما را تماشا کردم. در آن لحظه احساس تنهایی شدیدی کردم و نسبت به آنها احساس حقارت کردم. حس کردم از آنها که دوستانم هستند، خیلی فاصله دارم. ناگهان به گریه افتادم. در همان لحظه با خدای خود عهد کردم همیشه به یاد او باشم و نماز بخوانم. بلافاصله وضو گرفتم و در کنار یکی از دوستانم مشغول نماز خواندن شدم. من آن لحظه را هیچ گاه فراموش نمی کنم؛ لحظه آشتی با خدا. خانم برای شما هم خیلی دعا کردم»

حدود ۱۵ روز بعد، مادر این دانش آموز به مدرسه ما آمد و از مدیر خواست که مرا ببیند. این زن آن قدر مرا بوسید و از من تشکر کرد که شرمند شدم. او گفت: «خانم، شما دختر مرا نجات دادید. او مدتی است نمازهایش را مرتب می خواند و حتی به واسطه او من نیز نماز خوان شده ام.»

این برایم همه چیز بود. می یابیدم از این که معلمم و عشق می ورزیدم از اینکه حرف هایم بی تأثیر نبوده است. شاید اگر بچه ها این حرف ها را از مربی پرورشی خود یا مسئول نماز آموزشگاه می شنیدند آن قدر جالب نبود؛ زیرا آن ها از روی عادت معلم ریاضی را صرفاً در لباس ریاضی می بینند.

در سال تحصیلی ۸۸-۸۷ معلم ریاضی یکی از دبیرستان های دخترانه کوار، یکی از شهرستان های شیراز، بودم. روش تدریسم چنین بود که معمولاً در کلاس بحث آزاد می گذاشتم و با بچه ها درباره موضوعاتی که غالباً خودم و گاه دانش آموزان انتخاب می کردند بحث می کردیم؛ گاهی موضوع حجاب، گاهی درباره والدین و گاهی نماز...

این بحث های آزاد خیلی جالب بود، حتی برای خود من. چون خودم هم از بچه ها نکات زیادی می آموختم. یادم می آید، یکبار بحث آزاد در کلاس سوم ریاضی که درباره نماز بود، به بیشتر از شش جلسه ربع ساعته موکول شد. بنا به درخواست خود بچه ها، در این شش جلسه کوتاه، از نماز برای بچه ها صحبت می کردم. اینگونه آغاز کردم: بچه ها بحث امروزمان راجع به نماز است. اولین چیزی که انسان با آن سنجیده می شود نماز است. اگر نماز انسان مقبول افتد، بقیه اعمال او نیز پذیرفته است. شیطان که رانده گشت به جز یک

خطانکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز او سجده را بر آدم و این برخدا نکرد

و... گفتم و گفتم. جالب بود که بچه ها از اعماق وجودشان تشنه شنیدن این حرف ها بودند. جالب تر اینکه این حرف ها را از معلم ریاضی خود می شنیدند. بحث به جلسات دیگر کشید و سؤالات آنها آغاز شد و من با حوصله پاسخ دادم. خودم از جواب های لذت می بردم، حتی بچه ها را می دیدم که اشک می ریختند. این پاسخ مثبتی بود به بحث های آزاد کلاس من. از اشتیاق بچه ها به وجد آمده بودم و امیدوار بودم که نتیجه آن را در عمل نشان دهم.

نماز جماعت مدرسه، بعد از کلاس با سوم ریاضی برگزار می شد. خودم هم در نماز جماعت مدرسه شرکت می کردم تا صحت صحبت هایم برای بچه ها بیشتر آشکار شود. بعد از این جلسات، تعدادی از

